

بخش هشتم ناصرالدین شاه و دربارش

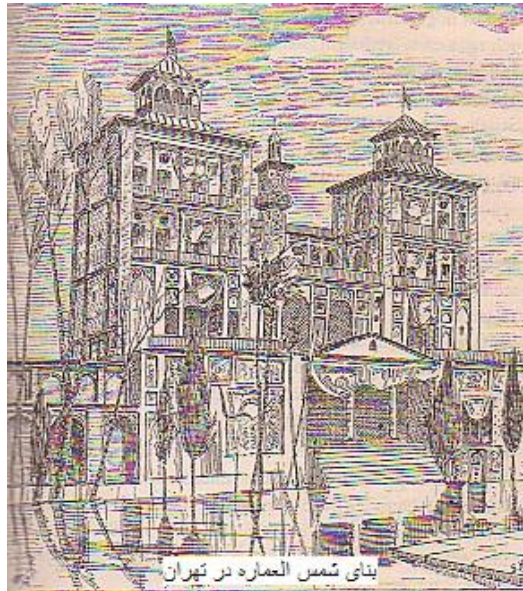
شاه کنونی ایران در سال ۱۸۳۰ میلادی در تبریز متولد شده است. پدر او محمد شاه^۱ پادشاه کم‌قدرت و بی‌اختیاری بود و تمام کارهای کشور را به وزیران محول می‌کرد. او از فرزند ارشد خود به‌هیچ وجه راضی نبود و نظر مساعدی به وی نداشت اما این پسر با وجود بی‌توجهی به تعلیم و تربیت بسیار عاقل و فهمیده بود. او به این طریق رشد کرد و دوستانی برای خود اختیار نمود. وی امید داشت با کمک و همکاری آنها از عهده انجام امور سلطنت برآید. مخارج او خیلی زیاد نبود. والی آذربایجان که مسئولیت مالی وی را هم به عهده داشت مقداری از مواجب سالانه او را به جیب خود می‌ریخت. در مواقعی حتی هیچ خرجی به او نمی‌داد. گفته می‌شود شرایط به گونه‌ای بود که شاهزاده جوان برای رفع نیاز مالی خود مجبور بود از دوستان خود پول قرض کند.

در عهد قاجار پسر ارشد شاه هنگام بلوغ رسماً ولیعهد شده، والی آذربایجان گشته و در تبریز اقامت می‌کند. ناصرالدین میرزا هم از این قاعده مستثنی نبود و تمامی مدت جوانی خود را در تبریز سپری کرد. روز ۱۵ اکتبر ۱۸۴۸ میلادی خبر فوت پدر به او رسید. زمان بسیار حساس بود و همه منتظر بودند ببینند آیا او شاه خواهد شد یا نه؟ زیرا هنوز ساعتی از فوت شاه نگذشته بود که عده‌ای در پایتخت ادعای شاهی می‌کردند. شاهزاده‌ای در قزوین ندای شاهی سر داده بود. ولیعهد جوان برای در اختیار گرفتن قدرت احتیاج به قشون بزرگی داشت و این کار نیاز به پول داشت. این دقیقاً همان چیزی بود که او از کمبود آن در رنج بود. میرزا تقی خان^۲ یکی از دوستان بسیار محترم و فهمیده او که از سرشناسان تبریز بود به او قول مساعد داد. او سابقاً در ارزروم در ترکیه زندگی کرده

۱. تولد ۱۱۸۵ خ برابر ۱۸۰۶ م در تبریز، درگذشت ۱۲۲۷ خ برابر ۱۸۴۸ م در تبریز، نوه فتح‌علی شاه و فرزند عباس میرزا، بین ۱۲۱۳ تا ۱۲۲۷ خ پادشاهی کرد. وی سومین شاه از دودمان قاجاریه، شاه گمنام و کم‌اهمیتی بود.

۲. میرزا تقی‌خان فراهانی، تولد ۱۱۸۶ خ برابر ۱۸۰۷ م در روستای هزاوه از توابع اراک، درگذشت ۱۲۳۰ خ برابر ۱۰ ژانویه ۱۸۵۲ م حمام فین کاشان، پدر وی کربلایی قربان آشپز قائم مقام فراهانی بود. تأسیس دارالفنون و انتشار روزنامه و قلیع اتفاقیه از جمله اقدامات وی می‌باشد. او با عزت‌الدوله، خواهر تنی ناصرالدین شاه ازدواج کرد. امیرکبیر پس از توطئه اطرافیان شاه از مقام خود برکنار و به کاشان تبعید شد و به دستور ناصرالدین شاه به قتل رسید.

بود و دوستان بسیاری در آن شهر داشت. او از آنها تقاضای وام کرد و مقداری پول که برای گردآوری یک نیروی کوچک نظامی کافی بود، فراهم آورد. شاه با این قشون به تهران رسید. دروازه‌های شهر به روی او گشوده شد و رجال کشور او را به عنوان پادشاه قبول کردند. پس از دستگیری، زندانی کردن و از میان برداشتن سایر رقبای، او خود را پادشاه ایران خواند. اما او برای این مسئولیت تربیت یا تجربه‌ای نداشت. زمانی که وزرا نشسته و به کارهای کشور رسیدگی می‌کردند او در مورد موضوعات کم ارزش سخن می‌گفت و با گفته‌های خود مایه شرم و خجلت وزرا می‌شد. او بیشتر در مورد ظاهر امور اظهار نظر می‌کرد. شاه‌جوان در مدت کوتاهی دشمنان بسیاری پیدا کرد. نزدیک بود در پایتخت انقلابی صورت گرفته و او سرنگون گردد. در این شرایط مجدداً میرزا تقی‌خان که عنوان صدر



اعظمی داشت به کمک او شتافت و شورش را در نطفه خفه کرد. به این طریق شاه جوان به او بسیار علاقمند شد و اعتماد کامل پیدا کرد، به طوری که خواهر جوان خود به نام ملک‌زاده را به عقد و ازدواج او درآورد. تمامی این مسائل باعث شد که میرزا مورد حسد درباریان قرار گرفته و دشمنان فراوانی پیدا کند. این تخریب شخصیت به جایی رسید که آنها کمر به سرنگونی و قتل وی بستند. آنها به شاه گفتند که میرزا در خفا سکه ضرب می‌کند اما شاه که از خدمات وی بسیار خشنود و راضی بود و به او اعتماد کامل داشت در ابتدا گوش به حرف آنها نداد. اما در نهایت حسودان موفق شدند نظر شاه را تغییر دهند. روزی شاه تحت‌تأثیر اطرافیان و از ترس توطئه آنها دستور داد میرزا را ظرف ۲۴ ساعت به قتل برسانند اما اجازه دهند خود او روش قتل را از بین گردن زدن، زهر خوردن و یا

زدن شریان مچ دست انتخاب کند. میرزا در این ایام در کاشان بود. هنگام رسیدن جلاد او شطرنج بازی می‌کرد. جلاد گفت که از طرف شاه مأمور شده او را به قتل برساند. میرزا به هیچ‌وجه متعجب نشد و تقاضا کرد به او اجازه داده شود تا بازی خود را به پایان برساند. سپس به حمام گرمی رفت و درخواست نمود تا شریان مچ دست‌های او را بزنند.

بلافاصله پس از این دستور، شاه جوان حالت خود را باز یافت. کارهای متعدد خیرخواهانه میرزا را مرور نمود، کمک‌های وی را به یاد آورد و از دستور خود پشیمان شد. سوارکار تیزروئی به کاشان ارسال شد تا جلاد را از نظر جدید شاه آگاه کند اما کار از کار گذشته بود و صدراعظم خیرخواه او به قتل رسیده بود. گفته می‌شود که روزهای بعد شاه بسیار پشیمان، عصبانی و ناراحت بود و غضب خود را بر سر جلاد خالی کرد و بلافاصله دستور قتل او را داد. هنوز هم با گذشت سالیان سال، شاه از این عمل خود پشیمان است و هرگز نام وی را به زبان نمی‌آورد. هرگاه شخصی در نزد شاه نام میرزا را به زبان آورد چهره شاه تیره شده و بلافاصله موضوع صحبت را عوض می‌کند.

شاه ایران همواره سعی کرده تا یک پتر کبیر^۱، کارل^۲ یا ناپلئون بزرگ باشد. تاریخ این سه پادشاه به زبان فارسی ترجمه شده و از کتاب‌هایی می‌باشد که شاه آنها را چندین نوبت به دقت مطالعه کرده است. سیاست او پهناور کردن خاک کشور است تا کشور ابعاد زمان کورش بزرگ^۳ را باز یابد. به این دلیل او در سال‌های ابتدای سلطنت خود چندین لشکرکشی کرد که مهمترین آنها جنگ مرو و لشکرکشی به بندرعباس می‌باشد که با موفقیت به انجام رسید. به این دلیل بودجه قشون ایران بسیار زیاد است ولی به وضع داخلی کشور رسیدگی نمی‌شود.

ناصرالدین شاه ظاهر مرتب و شاهانه‌ای دارد. خطوط چهره او مشخص بوده و حالت صورت او پراورزی به نظر می‌رسد. چشمان تیره رنگ او بیدار و نکته‌بین می‌باشند. ابروهای پرپشت و بینی عقابی او حالت ترک‌ها را دارد. دهان کوچک او را سیبیل‌های بلند و آویزانی تزئین کرده است. دست‌های ظریف و خوش فرمی دارد. جنه او هم‌آهنگ و قوی بوده اما پاهای او ضعیف است و راه رفتن او با مشکلاتی انجام می‌گیرد. هنگام سوار کاری هیبت شاهانه دارد. بسیار فهیم است و مطالب را سریعاً درک می‌کند. گذشته از زبان ترکی که زبان مادری اوست زبان فارسی را هم خوب صحبت می‌کند. البته او به زبان

۱. پتر یکم، تولد ۹ ژوئن ۱۶۷۲ م، درگذشت ۸ فوریه ۱۷۲۵ م، تزار روسیه از ۷ مه ۱۶۸۲ تا ۱۶۹۶ م، او مشهورترین تزار روسیه می‌باشد و توانست روسیه را به یک قدرت اروپایی تبدیل کند. او در ۸ ژوئن ۱۷۰۹ سوئدی‌ها را در نبرد پولتاوا به سختی شکست داد. از کارهای مهم دیگر او پایه‌گذاری شهر سن پترزبورگ بود.

۲. Carl 12 تولد ۱۷ ژوئن ۱۶۸۲، ترور ۳۰ نوامبر و مرگ ۱۱ دسامبر ۱۷۱۸ م، پادشاه سوئد از سال ۱۶۹۷ تا زمان مرگ، او شاه جنگجو لقب داشت.

۳. تولد ۵۷۶، درگذشت ۵۲۹ پ، شاهنشاه از ۵۵۹ تا زمان مرگ، سلسله دودمان هخامنشی، به‌خاطر بخشندگی، لوحه حقوق بشر، پایه‌گذاری نخستین دولت چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها، احترام به ادیان و کیش‌های گوناگون، گسترش تمدن و غیره در جهان معروف می‌باشد.

فرانسه هم آشنائی دارد، نه تنها به این زبان صحبت کرده و می‌نویسد بلکه یک لغت‌نامه فارسی به فرانسه هم تألیف کرده است. از سایر آثار شاه می‌توان از سفرنامه‌های او در مسافرت به اروپا در سال‌های ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ میلادی نام برد. هنگام اقامت من در تهران شاه ناگهان تصمیم گرفت زبان آلمانی را بیاموزد و قرار شد یکی از افسران آلمانی ارتش ایران مسئولیت تعلیم وی را به‌عهده بگیرد. زمانی که افسر با کتاب قواعد آلمانی به خدمت شاه رسید شاه از او سؤال کرد "چه در دست دارید؟" افسر در پاسخ گفت "کتاب قواعد آلمانی، اعلیحضرتا". شاه گفت "بیاورید ببینم". کتاب را باز کرد و کلمه‌ای را نشان داد و پرسید "این کلمه یعنی چه؟" و چون افسر پاسخ داد شاه گفت "متشکرم، برای امروز کافیست، بروید".

شاه علاقه شدیدی به شاعری دارد و گفته می‌شود شاعر خوبی است. زمانیکه مطلبی می‌نویسد آن را به وزرا نشان می‌دهد و آنها وظیفه دارند از آن تعریف کرده به هوش و ذکاوت وی آفرین گویند، ولو نوشته بی‌ربط و نادرستی باشد. او نقاشی هم می‌کند و معمولاً وزرا مدل نقاشی وی قرار می‌گیرند. کاریکاتورهای آنها بین درباریان می‌چرخد و باعث خنده و نشاط آنها می‌گردد.

چنانچه گفتم تربیت شاه باعث شده او به کمتر کسی اطمینان کند و فقط به خود پشت‌گر می‌داشته باشد. شخصیت بسیار شکاکی دارد و دائماً مراقب است. چهره‌ای را که به‌جا نمی‌آورد یک قاتل بالفطره تصور می‌کند که مأمور قتل وی می‌باشد. مخصوصاً پس از حادثه ای که در سال‌های اولیه سلطنت وی اتفاق افتاد.

سیدی به نام باب‌الدین^۱ قیام کرد و قرآن را انکار نمود. او کتاب جدیدی نوشت و طرفداران بسیاری به ویژه در مازندران و شیراز پیدا کرد. با پیشرفت این گروه شاه احساس کرد که این فرقه می‌تواند برای سیاست کشور خطرناک باشد و تصمیم به ریشه‌کن کردن آن گرفت. باب‌الدین دستگیر و زندانی شد و فرمان قتل او صادر گردید. یک ردیف سرباز به خط شدند و با فریاد شلیک فرمانده خود به سوی او آتش گشودند اما هیچیک از گلوله‌ها به او اصابت نکرد. احتمالاً علت آن چنین بود که سربازان او را مرد خدا و مقدس تصور کرده و او را هدف قرار نداده بودند. در میان دود حاصل از شلیک تفنگ‌ها سید ناپدید گشت و مردم به مقدس بودن وی ایمان آوردند. اما او از طریق قناتی فرار کرده بود و از روی بی‌توجهی از خروجی دیگر قنات بیرون آمد و مجدداً دستگیر و تیرباران شد. بابی‌ها تصمیم به تلافی گرفتند. روزی شاه به همراه چند صد سوارکار در ارتفاعات شمال تهران مشغول سوارکاری بود. ناگهان سه مرد بابی از میان صخره‌ها بیرون آمدند و یکی از آن‌ها با هفت تیر خود چند تیر به سمت شاه شلیک کرد. شاه اندکی زخمی شد و از اسب

۱. سید علی‌محمد شیرازی ملقب به باب، تولد ۱ محرم ۱۲۳۵ هـ ق در شیراز، می‌توان وی را شارع دین بابی خواند و بهائیان او را مبشر دین بهائی می‌دانند. او خود را بشارت دهنده دین دیگری می‌داند که پس از او از طرف خداوند توسط "من بظهره الله" فرستاده خواهد شد. باب شش سال پس از ادعای پیامبری به فرمان امیرکبیر در تیریز تیرباران شد.

افتاد. هر سه نفر دستگیر و اعدام شدند. پس از این حادثه شاه بسیار محتاط شده و هیچ‌کس حق نزدیک شدن به او در فاصله تیررس را ندارد. به این دلیل چوبدستی نقره‌ای جدید و بلندتری به فراش‌ها داده شده تا هنگام حرکت او مردم را تا فاصله تیررس عقب برانند. شاه زمستان‌ها را در کاخ خود به سر می‌برد اما با گرم شدن هوا در اواخر بهار، تهران را ترک کرده و برای استنشام هوای پاک و مطبوع به یکی از قصرهای خود واقع در روستاهای کوهپایه‌های شمال تهران می‌رود. ابتدا او به مدت چند هفته به همراه درباریان در قصر قاجار یا نیاوران و سپس در قصر دوشان تپه اقامت می‌کند. دوشان تپه قصری است به روی تپه‌ای در یک ساعتی شرق تهران که شاه بیشتر از سایر قصرها به آن علاقه دارد. منظره دشت تهران و کوه‌های البرز از بالای آن بی‌اندازه زیباست. باغ بسیار بزرگی در پای این تپه واقع شده که درختان سر به فلک کشیده و گل‌های بسیار زیبایی دارد. قنات‌هایی آب زلال، خنک و گوارای کوه‌ها را به دوشان تپه می‌رساند. محوطه سقف‌داری در وسط باغ ساخته شده است. کف این محوطه از سنگ‌های براق و موزائیک است. در ساخت دیوارهای آن از قطعات شیشه استفاده شده که با برخورد پرتو آفتاب، رنگ‌های رنگین‌کمان را به شکل زیبایی به اطراف می‌پاشد. شاه اغلب ساعت‌ها در این جایگاه نشسته و به صرف چای و قلیان مشغول می‌شود.

در قسمت دیگری باغ وحشی وجود دارد. نکته‌ای که بیننده را تحت تأثیر قرار داده و غمگین می‌کند حال ده شیر این باغ وحش است که از ایالت عربستان ایران آورده شده‌اند. از چند ببر بسیار بزرگ جنگل‌های مازندران هم نگهداری می‌شود که تعدادی از آنها هدایای وزرا و بزرگان دربار است که برای بالا رفتن مقام و درجانشان به شاه پیشکش کرده‌اند. معمولاً اهدای چنین هدایایی باعث مورد قبول واقع شدن درخواست های آنها می‌شود. شاه از خطرات شکار ببر هراسی ندارد.

در اواخر ماه ژوئن شاه همه ساله سفری چند روزه به بلندی‌های البرز انجام می‌دهد. تدارک این سفر از یک ماه پیش آغاز می‌گردد. حدود هزار قاطر برای حمل وسایل شاه اجیر می‌شود. سرویس‌های چینی، لباس‌ها و فرش‌ها درون صندوق‌های چوبی با آهنکاری‌هایی بسته‌بندی شده و بار قاطرها می‌گردد. چادرهای بزرگ و سنگین را با شتر حمل می‌کنند. پزشک شاه دکتر تولوزان^۱ و دندانپزشک او دکتر هی‌به‌نت همواره در این سفرها همراه شاه می‌باشند. درباریان، خدمتکاران، مسئول نوشیدنی‌ها، آشپزها، شاعران و تاریخ‌نویسان دربار او را همراهی می‌کنند. عکاس شاه باید همواره آماده باشد تا هنگامی که شاه در محیط زیبایی سوارکاری می‌کند عکسی به یادگار بگیرد. صدها فراش برای برپا کردن و چیدن چادرها خدمت می‌کنند. شاه حتی مأمور دستمال‌های خود را با خود می‌برد تا هر زمان که اراده کند سریعاً دستمال تمیزی به او بدهد. تو گوئی او برای حمل این تکه

۱. Tholozan ژوزف تولوزان، پزشک شخصی ناصرالدین شاه که بعد از مدت سی سال خدمت در دربار ایران هنگام مراجعت شاه از سفر سوم به اروپا در سال ۱۸۸۹ م به علت بیماری موفق به همراهی با شاه نشد.

پارچه کوچکی که از هر کدام بیش از یک بار استفاده نمی‌کند، جیبی ندارد. اما زنان حرم به جز یکی که بیش از سایرین در قلب شاه جای دارد به همراه اردو نمی‌باشند. البته این دل‌گاهی در بند این و گاهی در بند آن زن بوده و حتی زمانی علاقه‌مند به زن جدیدی می‌باشد.



دکتر تولوزان

این سفرها اغلب از نیاوران آغاز می‌شود. زمانی که کاروان برای حرکت آماده شد، سفر به سمت ارتفاعات آغاز می‌گردد. اما سرعت آن بیش از اندازه کم است و هر روز فقط ده کیلومتر پیش روی می‌کنند. معمولاً اولین اطراق در دشت لار که رودی به همین نام از میان آن جاریست برقرار می‌گردد. قطار شاه در این منطقه به مدت دو هفته توقف کرده، سپس سفر ادامه پیدا می‌کند. شاه و همراهان نزدیک او معمولاً پیشاپیش قطار حرکت می‌کنند. هیچکس حق ندارد چادر خود را در نزدیکی چادرهای شاه برپا کند. اگر شاه قصد داشته باشد مثلاً با دکتر خود دیداری داشته باشد شخصی را به دنبال او می‌فرستد تا او را خبر کند و او با عجله خود را به شاه می‌رساند.

شاه شخصاً محل اطراق‌ها را انتخاب می‌کند و سپس فرارش‌ها دست به کار شده، چادرهای سلطنتی را برپا می‌کنند. چادر بزرگ و سرخ رنگ شاه در ظرف چند دقیقه آماده شده، با فرش‌های زیبا مفروش گشته و تشکچه‌ها و پشته‌ها در جای خود قرار داده می‌شوند. اگر محل این اردو مورد رضایت شاه باشد کاروان چند روزی در آنجا توقف می‌کند. هنگام بارش باران و یا رطوبت شدید هوا شاه در عوض چادر در یک اطاق چوبی ۸ ضلعی با پایه اقامت می‌کند تا رطوبت زمین به سلامتی وی آسیبی نرساند.

در این سفرها شاه به شکار که شدیداً به آن علاقه‌مند است مشغول می‌شود. شاه و اطرافیان مخصوص پشت مانعی کمین می‌کنند و فرارش‌ها و سربازان حیوانات را به آن سمت می‌رانند. این حیوان می‌تواند خرس یا خرگوشی باشد که با شلیک چند تیر شکار می‌شود.

البته بدیهیست که این تیر شاه است که حیوان را از پا در می‌آورد. در شکار پرنندگان هیچکس به جز شاه حق شلیک ندارد. از آنجائیکه به خطا رفتن تیر شاه قابل تصور نیست و یمن بدی دارد، فراشان همواره پرنده‌ای در کیف خود دارند که با آن به نزد شاه دویده و بابت شکار پرنده به وی تبریک می‌گویند حتی اگر سوراخ تفنگ شاه گرفته و تیری از آن خارج نشده باشد. گاهی این عمل باعث خنده حضار می‌گردد. حتی اتفاق افتاده که شاه قرقاولی را نشانه گرفته اما چون فراشان قرقاولی در کیف خود نداشتند با کبکی خدمت شاه رسیده و تبریک گفته‌اند. در مواردی شاه فقط یک تیر شلیک می‌کند اما به علت عدم هماهنگی بین فراشان، دو فراش هم زمان دو شکار را به شاه می‌رسانند. با توجه به این شرایط، ناصرالدین شاه شکارچی ماهری است، به ویژه زمانی که او به تعقیب شکار می‌رود. در این برنامه اطرافیان اجازه همراهی ندارند اما شاه گوشت شکار را بین آنها تقسیم می‌کند. گاهی خرگوشی برای یکی از سفرای کشورهای خارجی می‌فرستد. اینگونه هدایا نشانه علاقه و احتیاج اوست اما اگر هدایا گرانبهاتر بوده و به دفعات اهدا شوند وظیفه هدیه گیرنده است که خدمت ارزشمندی برای شاه انجام دهد.

پولاک می‌گوید اگر شاه از شکاری ناراضی باشد یا موفق به شکار نشود اطرافیان یک مراسم شکار قراردادی دیگر برگزار می‌کنند تا شاه روحیه خود را باز یابد. مثلاً به او گفته می‌شود که بوزپلنگی در قسمتی از جنگل دیده شده است. بلافاصله چند نفر برای محاصره جانور اعزام می‌گردد. آنگاه شاه تفنگ و هفت تیر خود را برداشته به محل می‌رود. سپس فراشی به خدمت رسیده، گزارش می‌دهد که جانور قصد داشته از محاصره بگریزد و به سوی دره رفته است و شاه عازم آن نقطه می‌شود. البته فراش خود را به آن راه می‌زند و تلاش می‌کند ساختگی بودن داستان عیان نگردد.

شاه سوارکار ماهری است و از پرش از روی چاله‌ها و موانع ابائی ندارد. اما اگر اسب زیر پای شاه خطائی مرتکب شده و او را به زمین بزند، آخرین روز زندگی حیوان است. حیوان در جا کشته شده، اسب جدیدی به پیش آورده می‌شود. اگر اسب شاه شجاعتی از خود به خرج دهد مورد مرحمت شاه قرار می‌گیرد. من شنیده‌ام اسبی به لقب ژنرالی مفتخر شده و ۴ افسر به سمت آجودان آن انتخاب شده‌اند. از حیوان مانند عضوی از دربار نگهداری شده و غذای آن در ظروف نقره‌ای داده می‌شد. آن اسب همواره مدال شیر و خورشید به گردن داشت. این ژنرال و آجودان‌هایش در تمامی رژه‌ها و سان‌ها شرکت داشتند. البته راوی در مورد اونیفورم این ژنرال مطلبی بیان نکرد و من قادر به تأیید صحت این داستان نیستم.

والیان ولایات و اهالی مناطقی که کاروان شاه از آنها عبور می‌کند به هیچ وجه خوشحال و راضی نیستند زیرا والی باید تا خارج از دروازه شهر به پیشواز شاه آمده و کاسه‌ای پر از سکه‌های طلا به او پیشکش کند. البته این هدیه از افزودن به مالیات مردم فراهم می‌شود. به این دلیل زمانی که والی از ورود شاه به منطقه خود آگاه می‌گردد به اطرافیان شاه رشوه می‌دهد تا شاه شهر دیگری را برای عبور انتخاب کند. در این صورت

به شاه گزارش داده می‌شود که مثلاً بیماری مسری شدیدی در این شهر شیوع دارد و یا خشک‌سالی این منطقه را فرا گرفته و بهتر است شاه مسیر دیگری را انتخاب کند.

چندی پیش شاه دستور داد یک کارخانه شمع‌سازی در خارج از تهران بنا شود. این شرکت به علت کمکاری رؤسای آن به زودی ورشکست شد اما هرگاه شاه از کنار این کارخانه عبور می‌کرد، مسئولین در دودکش کارخانه گاه آتش می‌زدند تا دود از آن خارج گردد. آنها از بازار شمع خریده و در کنار پنجره‌ها روشن می‌کردند تا شاه تصور کند که این کارخانه فعال است. روزی شاه قصد بازدید از کارخانه را کرد. مسئولین گفتند "قدم شما مبارک باد، بفرمائید اعلیحضرتا!". اما روز پیش از بازدید، مأموری به کاخ آمد و گفت که یکی از دیگ‌های بخار کارخانه در حال انفجار است و به زودی خواهد ترکید. به این ترتیب شاه را از بازدید کارخانه منصرف کردند.

حالا ببینیم که شاه در یک روز زمستانی در قصر خود چه می‌کند. او ساعت ۹ یا ۱۰ از حرم خارج شده وارد بیرونی می‌شود. بلافاصله سفارش چای داده می‌شود. یکی از درباریان مسئول چای شاه است اما او مقام خود را والاتر از آن می‌داند که شخصاً چای بیاورد. از اینرو او به زیر دست خود امر می‌کند تا چای آورده شود. این شخص هم زیر دست خود را مأمور این کار می‌کند. بالاخره پس از شش بار دهان به دهان شدن خبر چای به آشپزخانه می‌رسد. البته چای از پیش آماده می‌باشد اما آبدار از زمان دقیق خروج شاه از حرم آگاهی ندارد. ساعت ۱۱ صبحانه دوم صرف می‌شود و دکتر تولوزان همزمان اخبار روزنامه‌های فرانسوی و انگلیسی را برای شاه می‌خواند. شاه شدیداً مایل است از اخبار مربوط به او و ایران در روزنامه‌های اروپائی آگاه شود. بعدازظهر با اسب یا کالسکه به راه می‌افتد، از قشون بازدید کرده و رژه سربازان را تماشا می‌کند. پس از امضاء چند سند، مشغول نوعی سرگرمی مانند نقاشی یا بازی شطرنج می‌شود.

روزی از روزهای زمستان که آب استخر کاخ یخ زده بود شاه از دکتر هی‌به‌نت خواست تا اسکیت روی یخ را به او نشان دهد و دکتر پس از پوشیدن کفش مخصوص در مقابل دیدگان شاه که از خوشحالی برق می‌زد، حرکتی به روی یخ انجام داد. شاه از صدراعظم خواست تا او هم با پوشیدن کفش مخصوص به دکتر بپیوندد. او چند بار سعی کرد اما موفق نشد تعادل خود را حفظ کند و چند بار زمین خورد. این کار شاه را چنان مسرور کرد که مدتی طول کشید تا قهقهه او پایان یابد.

شاه ساعت ۷ بعدازظهر مشغول صرف شام می‌شود و همواره به تنهایی غذا می‌خورد. او چهار زانو به روی دشکچه‌ای می‌نشیند و انواع غذاها به روی میز کوتاه و طویلی در مقابل او قرار داده می‌شود. فقط غذای مرغ به موقع آورده می‌شود تا سرد نشود و گرنه او دستور می‌دهد مرغ گرم دیگری بیاورند. ظروف غذای شاه روکشی از نقره دارد. آشپز هنگام دادن غذا حاضر است تا با برداشتن مهر و موم ظرف، از آن غذا به چشمد تا شاه مطمئن شود که غذا مسموم نیست. به طور کل هیچ‌کس از چنان مقام شامخ و والائی برخوردار نیست که با شاه هم‌غذا شود. غذای روزانه شاه عبارت است از مرغ، پلو که

مخلوطی از برنج، کشمش، آلو و گوشت ریش‌ریش شده است که با روغن حیوانی زیادی طبخ می‌شود، کباب که گوشت قطعه‌قطعه شده‌ای است که به روی آتش زغال تهیه می‌شود، ماست، میوه به ویژه پرتقال. در خاتمه از شاه با شیرینیجات پذیرائی می‌گردد. پس از صرف غذا تنگ و لگن نقره‌ای با آب‌گرم می‌آورند تا شاه دست‌ها و لب خود را بشوید. مقدار غذاها چند برابر خوراک یک انسان معمولی پخته می‌شود زیرا درباریان و مقام‌های والای دولتی پس از خاتمه غذای شاه از آن میل می‌کنند. سفره طویلی پهن می‌کنند و شخصیت‌های کشوری در کنار آن نشسته و از بازمانده غذای شاه می‌خورند. سپس مقام‌های پائین‌تر و سرانجام کارمندان و کارگران دربار، حتی کارگران اسطبل شاهی هم از این غذا سیر می‌شوند. این کار هم یکی از کارهای احتیاطی دربار ایران برای مقابله و جلوگیری از مسمومیت غذای شاه می‌باشد تا اگر غذای شاه آلوده باشد همه درباریان مسموم شوند.

زنان حرم شاه تعدادی شاهزاده و تعدادی زنان معمولی هستند. شاهزادگان زنان قانونی شاه بوده و به نام عقدی خوانده می‌شوند. شاه ۴ زن عقدی دارد که از نوادگان فتح‌علی شاه می‌باشند. اما تعداد زنان غیرعقدی که صیغه خوانده می‌شود بسیار زیاد است. آنها از بین دختران معمولی انتخاب می‌شوند. تعداد زیادی از آنها اهل تبریز و تهران و تعدادی دیگر هدیه شهر شیراز به شاه می‌باشند. کسی به زنان عقدی شاه حسادت نمی‌کند زیرا آنها در تمام عمر در درون حرم زندانی بوده و هیچ ارتباطی با جهان خارج ندارند. آنها حتی درون حرم هم آزاد نیستند و توسط تعدادی خاجه و زنان برده احاطه شده‌اند. کوچکترین کار آنها مانند صحبت کردن و رفتار آنها زیر نظر است. آدم تصور می‌کند که حرم شاه ایران بسیار باشکوه و مجلل باشد اما چنین نیست. گذشته از آن زنان بیچاره با مشکلات مالی هم دست به گریبانند. خرج ماهانه حرم شاه به اندازه کافی نیست. در واقع آنها هم مانند سایر زنان علاقه دارند لباس‌های زیبا و گران‌قیمت به تن کرده، از دستبند و انگوهای بهادار استفاده کنند و با جواهراتی از سنگ‌های قیمتی و مروارید مزین شوند. هر کدام از آنها چندین خدمتکار دارند که از طریق آنها با جهان خارج، مخصوصاً با اهل فامیل و آشنایان خود در ارتباط هستند. آنها باید مخارج خدمتکاران و برده‌های خود را شخصاً بپردازند. همسری که بیشتر از سایرین مورد نظر شاه باشد حال و روز بهتری دارد. همسر عقدی وی که افتخار دارد مادر ولیعهد باشد در اطاق‌های حرم قسمت خاصی برای خود دارد و از زندگی آزادانه‌تری برخوردار است.

زنان شاه که برای وی فرزندی نمی‌آورند و یا فرزندان آنها در کودکی می‌میرند به طور حتم از حرم اخراج می‌گردند. نمونه‌های بسیاری در این مورد وجود دارد. زنانی که چند پسر برای شاه به دنیا آورده‌اند اما آنها در کودکی به امراض مختلف از دنیا رفته‌اند ناگهان از عرش به فرش سقوط کرده و گاهی به عقد سلمانی یا خدمتکار کم‌اهمیت دربار درآمده‌اند. هیچ‌کس از نظرهای کنجکاوانه حرم به دور نیست. تمامی دختران جوان و زیبای کشور تقریباً در آستانه ورود به حرم قرار دارند زیرا اگر شاه مایل باشد دختری به حرم او وارد شود هیچ‌کس در هیچ مقامی جرأت مخالفت ندارد. جای بسی تعجب است که

غیرت و حسادت‌ی که مردان مسلمانان ایرانی در مورد همسران خود در زندگی روزمره دارند در برابر شاه کارگر نیست حتی اگر او به زنان آنها نظر داشته باشد. آنها نه تنها از این توجه ناراحت نمی‌شوند بلکه در مواقعی مفتخر و خوشحال هم شده‌اند. هرگاه جشنی در حرم برپا شود و از همسران درباریان دعوت به عمل آید، مردان با هم رقابت کرده و به زنان خود رسیدگی می‌کنند تا لباس‌های گرانبه‌ای و جواهرات گرانبه‌ای داشته و زیباتر شوند تا توجه شاه را به خود جلب کنند. این یکی از متداول‌ترین روش ارتقاء درجه در دربار ایران می‌باشد.

زنان ایرانی مدت زیادی برای شکوفایی ندارند. ۹ سال ابتدائی زندگی آنها بهترین سال‌های عمر و زمان خوشبختی آنان است زیرا آنها می‌توانند بدون حجاب در ملا عام رفت و آمد کنند. از این سن آنها باید حجاب داشته باشند. دختران در سن ۱۱ سالگی بالغ شده و آماده ازدواج و شوهرداری می‌شوند. سن ۱۵ سالگی اوج جوانی و شکوفایی آنهاست که تا ۲۵ سالگی ادامه دارد. سپس دوران جوانی و نشاط آنها رو به افول گذاشته و همه ساله چین و چروک بیشتری به صورت زیبا و صاف آنها اضافه می‌شود. پس از پڑمردن شدن گل جوانی و زیبایی او، اندک اندک این موجود زیبا و دوست‌داشتنی به کناری نهاده شده و فراموش می‌گردد. هیچکس نام او را به زبان نیاورده و توجهی به او نمی‌کند. او تمام و کمال به حال خود رها شده و به زودی به جرگه زنان مسن حرم می‌پیوندد. تعداد زیادی از زنان ایرانی از غصه و ناراحتی دق می‌کنند.

پسران شاه تا سن ۵ سالگی در داخل حرم تربیت می‌شوند. سپس تحت‌نظر یک والی قرار می‌گیرند تا آداب و معاشرت و طرز رفتار با مردم را فرا گیرند. اغلب شاهزاده‌ها به این سن نمی‌رسند و در همان سال‌های ابتدائی از دنیا می‌روند. زمانی که پولاک ۲۵ سال پیش ایران را ترک کرد شاه ۳۴ فرزند داشت اما فقط ۹ تن از آنها زنده مانده‌اند. عده‌ای از بیماری و با درگذشتن و تعدادی هم مسموم شدند. این عمل در داخل حرم شاه مرسوم است. زنی که تعدادی پسر برای شاه آورده باشد مورد حسادت سایر زنان قرار می‌گیرد و فرزندان وی را مسموم می‌کنند. در واقع اقدام به قتل‌های متعددی در پشت دیوارهای بسته حرم انجام می‌گیرد. این صحنه‌های وحشتناک و ناراحت‌کننده از نکات عادی حرم است. نکته جالب توجه عدم دخالت شاه در روابط داخل حرم می‌باشد و او از بابت زنده ماندن و یا مرگ فرزندان خود هیچ نگرانی ندارد. او حتی در جنگ و جدال یا روابط دوستانه زنان خود هم دخالت نمی‌کند. حتی گفته می‌شود این روابط باعث سرگرمی وی می‌گردد. هنگامی که شاه در نمایش تعزیه ماه محرم شرکت می‌کند جنگ میان زنانش توجه او را بیش از موضوع نمایش و یادبود قتل حضرت علی به خود جلب می‌کند. گاهی دستور می‌دهد خاجه‌ای ماشی به یکی از زنانش که از نظر او باعث ناآرامی حرم می‌شود، پرتاب کند تا او را خفیف کرده و وادارد تا به سایر زنان حرم حمله برد. شاه همواره موفق می‌شود جنگ را آغاز کند. گفته می‌شود شاه در اینگونه اعمال حد و مرزی ندارد.

ولیعهد کنونی مظفردین میرزا^۱ که والی تبریز است چندان مورد محبت شاه واقع نمی‌شود. او خیلی باهوش و سریع‌الانتقال نیست. برادر بزرگتر او ظل‌السلطان^۲ والی اصفهان، فرزند یکی از زنان صیغه‌ای شاه است و حق شاه شدن ندارد. ولیعهد در میان مردم هم طرفدار ندارد اما ظل‌السلطان به خاطر هوش سرشار و رفتار پرانرژی خود مورد احترام است و مردم از او شدیداً می‌ترسند. او مرد ۳۴ ساله‌ای است که مانند پدر خود کوتاه قد و اندکی چاق است. در مقام والی اصفهان او فرمانده نیمی از سپاه ایران است. خارج از تصور نیست که پس از فوت شاه او با ولیعهد بر سر شاهی رقابت کند. او بیشتر از ولیعهد با اروپائیان رفت و آمد دارد و شدیداً به اکتشافات و اختراعات اروپا علاقمند می‌باشد. اکثراً اونیفورم پروسوی^۳ با کلاه خود براق به تن دارد.

چنانچه در بالا گفته شد پسر سوم شاه وزیر جنگ است و نایب‌السلطنه خوانده می‌شود. شاه شخصاً این لقب خطرناک را به او داده‌است. به طور یقین درگذشت شاه باعث درگیری‌هایی بین این سه برادر شده و کسی که ارتش قوی‌تری دارد در نهایت برنده خواهد شد. او پس از تاجگذاری، برادران دیگر خود را از بین برده یا آنها را به ایالت‌های دور تبعید خواهد کرد. اما ولیعهد از این بابت بسیار قوی است زیرا روس‌ها از وی حمایت می‌کنند. او در آینده به خاطر ضعف روحیه و نداشتن اعتماد به نفس، بازیچه دست روس‌ها خواهد بود.

شاه قدرت شکست ناپذیری دارد و کشور به دست او اداره می‌شود. هرگاه یکی از درباریان فوت می‌کند ابتدا شاه هر آنچه می‌خواهد از ارث وی برداشته و باقی را به وراثت می‌دهد. البته در این مورد احتیاجی به فوت درباریان نیست و شاه حتی در زمان حیات آنها هم هرچه می‌خواهد از اموال آنها تصاحب می‌کند. اگر شاه به منزل یکی از درباریان دعوت داشته باشد و مثلاً گلدان چینی اصیلی نظر او را جلب کند فقط کافیست از نزدیک به آن نگاه کند. صاحب آن در می‌یابد که "من این را می‌خواهم". اگر در تالاری شمعدان‌های

۱. پنجمین شاه سلسله قاجار، تولد ۱۲۳۱ خ، درگذشت ۱۲۸۵ خ، چهارمین فرزند ناصرالدین شاه، اما چون دو برادر بزرگتر او در خردسالی درگذشتند و مادر برادر سوم مسعود میرزا ظل‌السلطان از خانواده قاجار نبود، در سال ۱۲۳۹ خ ولایتعهدی به او رسید. وی پس از قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵ خ سریعاً به تهران حرکت کرد و در عمارت بادگیر تاجگذاری نمود. در جنبش مشروطه برخلاف کوشش‌های امین‌السلطان و عین‌الدوله فرمان مشروطیت را امضا کرد اما ده روز پس از آن درگذشت.

۲. مسعود میرزا ظل‌السلطان، تولد ۱۲۶۶ ه ق برابر ۱۲۲۷ خ در باغ نو اصفهان، درگذشت ۱۳۳۶ ه ق برابر با ۱۲ تیر ۱۲۹۷ خ، بزرگترین پسر ناصرالدین شاه و عفت‌السلطنه، به خاطر آنکه از مادری غیر قاجار زاده شده بود به ولایتعهدی انتخاب نشد اما مدعی سلطنت بود. او در مدت حکومت در اصفهان برخی از عمارت‌های دوره صفوی را کاملاً نابود کرد. دستور داد به روی نقاشی‌های نفیس چهل‌ستون نقاشی‌های کم ارزش قاجاری بکشند. کتاب تاریخ مسعودی به قلم اوست. جسد او در مشهد به خاک سپرده شد.

۳. پروس در ابتدا منطقه سکونت قوم بالتی غربی در مرکز اروپا بود. از قرن ۱۶ م توسط یک دوک نشین از خانواده هونتسولرن که در آغاز تحت سلطه فئودالی لهستان و سپس سوئد بود، حکومت می‌شد. در سال ۱۷۰۱ یک امپراتوری مستقل تشکیل داد و بین سال‌های ۱۹۴۵-۱۸۷۱ م به یکی از ایالت‌های امپراتوری آلمان تبدیل شد. پایتخت و مرکز حکومت آن با گذشت زمان کالینینگراد، برلین و پتسدام بود.

کریستال سقفی را به پسندد و از آن تعریف کند شمعدان باید در جا به دربار ارسال شود. اگر درباریان اینگونه ایما و اشاره را درک نکنند جایی در دربار ندارند. مثال‌های فراوانی وجود دارد که وزرائی برای نکات کوچک و بی‌اهمیتی به شهرهای دور دست تبعید شده، به کار کم‌اهمیتی گمارده شده‌اند و شاه تمامی دارائی آنها را مصادره کرده است.



شاه مرد بسیار مستبدی می‌باشد. اگر چه در ظاهر کار کشور در اختیار وزراست اما در خاتمه شاه باید تمامی قوانین و اسناد را امضاء کند. او اکثراً اوراق و اسناد را بدون خواندن امضاء می‌کند. مشاورین او کوچک‌ترین دخالتی در کار او ندارند و در صورت مخالفت بلافاصله از مقام خود عزل می‌شوند. با توجه به روش سلطنتی عجیب و غریب رایج در این قسمت از جهان که از سال‌های قدیم به یادگار مانده، می‌توان گفت که روش کشورداری ناصرالدین شاه در اکثر موارد خوب و قابل قبول می‌باشد. او علاقه شدیدی به پیشرفت کشور و آسایش اهالی دارد. احتمالاً دو سفر خارجی او باعث باز شدن چشمان او شده است. در مورد تغییر سازمان ارتش، احداث راه‌ها و وضعیت پایتخت همت والائی به خرج داده است. مخصوصاً در کوه‌های البرز و بین تهران تا مشهد جاده‌هائی احداث شده است. با کشیدن خیابان‌های جدید و ایجاد پارک‌های فراوان، تهران از یک شهر خسته‌کننده و ناراحت به یک محل قابل زندگی تغییر حالت داده است. شاه هم به خاطر رفاه حال مردم و هم به خاطر مسابقه‌ای که برای پیشرفت با کشورهای همجوار دارد در آرزوی ترقی کشور می‌باشد. اما او در جامه عمل پوشاندن به این آرزوهای خود یکه و تنهاست. اطرافیان او را گروهی از مردان فرا گرفته‌اند که فقط به فکر پیشرفت و درآمد خود می‌باشند. در تهران فقط یک نفر به شاه نزدیک است و او دکتر تولوزان پزشک اوست که شاه

به او حتی بیش از شاهزاده‌ها و افراد فامیل خود اعتماد دارد. این شخص سابقاً پزشک یکی از واحدهای ارتش فرانسه بود و اکنون ۳۰ سال است که در خدمت شاه ایران می‌باشد. به راحتی می‌توان گفت که گذشته از شاه او یکی از نوادر درباریانی است که حتی بیش از ایرانیان به پیشرفت کشور علاقه نشان می‌دهد. به این دلیل سخنان او مانند سخنان شاه در کشور کار برد دارد. خدمات او و اعمال جراحی‌هایی که برای سلامتی شاه انجام داده باعث شده شاه بدون او قادر به زندگی نباشد. او دائماً در نزدیکی شاه به سر می‌برد. مسلماً شاه می‌داند که سلامت و طول عمر او در دست این پزشک ماهر است. او گذشته از پزشکی در تحقیقات هم ید طولانی دارد و علاقه او به علوم و ادبیات را به راحتی می‌توان در یک نگاه در منزل او دید. این مرد مسن دائماً پشت میز کار خود در میان انبوهی از کتاب، کاغذ و نقشه نشسته است. من هم در اینجا نهایت تشکر خود را از او ابراز می‌دارم. گذشته از اطلاعاتی که در مورد آداب و رسوم ایرانیان به من داد او هنگام آغاز سفر من به دنیای ناشناخته جنوب ایران تذکرات و گوش‌دهائی به من کرد که مورد استفاده من قرار گرفت. او حتی برای دوستان خود نامه‌هایی نوشت و به من داد. آنها در شیراز به طرز دوستانه و با کمال محبت و میهمان‌نوازی از من پذیرائی کردند.

در خاتمه چند تن از اروپائیان مقیم تهران را به اختصار معرفی می‌کنم. ژنرال گاستینگر^۱ خان یک افسر اطریشی است که به دستور شاه سفر ماجراجویانه‌ای از تهران به غرب بلوچستان انجام داد. آقای بروگلی^۲ تاجر آلمانی در خدمت خانه تجارت زیگلر^۳ و شرکا است. سرهنگان فلمر^۴، وه دل^۵، گیسلر^۶ و گبائور^۷ با شجاعت تمام در اختیار ارتش ایران بوده و به آن سازمان مدرنی داده‌اند. این کار بسیار شایان توجه است زیرا ایرانیان سدهای مختلفی در کار آنها ایجاد می‌کردند. معدن‌شناس فرانسوی به نام آقای ووویه^۸ که با فعالیت‌های گوناگون خود در چندین سال متمادی در گوشه و کنار ایران موفق شد کمک فراوانی به شناخت جغرافیائی، پستی و بلندی‌ها و آب و هوای مناطق گوناگون کشور کند. در مورد ژنرال هاتوم شیندلر^۹ که او هم در موضوع جغرافیای ایران فعالیت‌هایی انجام داده و مطالب فراوانی به چاپ رسانده من در آینده سخن خواهم گفت. من به تمام این افراد مدیونم و در اینجا تشکر فراوان خود را از آنها ابراز می‌دارم.

۱. Gastinger .۲ Brogly .۳ Ziegler .۴ Flemer .۵ Wedel .۶ Geissler .۷ Gebauer .۸ Vauvillier

۹. Houtum Schindler سر آلبرت هوتام شیندلر، تولد ۲۴ سپتامبر ۱۸۴۶، درگذشت ۱۵ ژوئن ۱۹۱۶ م در انگلستان، گفته می‌شود اصلیت او هلندی یا آلمانی بود. مهندس خط تلگراف هند و اروپائی که در سال ۱۸۶۸ م خدمت خود را در ایران آغاز کرد. سپس ژنرال قشون ایران شد. او مدتی در خدمت دربار ایران بود و موفق به کسب مدال شیر و خورشید از ایران و مدال شوالیه از انگلستان گشت.